پیشخوان

«حکایت پیر و جوان» از قلم ناصرالدین شاه قاجار

فرمانفرمای رُمان‌نویس!

■ محمدرضا کائینی

این قلم، هماره معتقد بوده است که دوران قاجار، به ویژه سلوک فردی و اجتماعی پادشاهان آن، باید مورد بازخوانی قرار گیرد. چه اینکه دو موج تاریخ‌نگاری مشروطه‌خواهان سکولار و نیز وقایع‌نگاری پهلویستی، پرده‌ها و پیرایه‌هایی را بر خوانش این دوره از پادشاهی، افکنده است. با این همه و در این مقام، سخن از سیاست قجری به ویژه در دوران ناصری نیست، بلکه اکنون، دفتری از فرآورده‌های ادبی ناصرالدین شاهِ ادیب، به حضورتان معرفی می‌شود. سلطان صاحبقران، این رمان را به تقلید از سبک اروپایی نگاشته و آن را برای تاریخ، به ودیعت نهاده است. در سالیان اخیر، این اثر ادبی به تلاش کوروش منصوری از عزلت درآمده و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، به نشر آن همت گماشته است. مصحح این اثر در دیباچه‌ای که بر آن نگاشته، در باب شکل و محتوای این رمان، چنین آورده است: «درباره شخصیت و زندگی ناصرالدین شاه و وقایع آن دوره کتاب بسیار نگاشته شده است. آنچه کاملاً روشن و آشکار است، اینکه بر سیاستمداری، کشورداری، مردم‌نوازی و پادشاهی وی، ایرادات فراوانی وارد است. ضعف و ناکارآمدی شخصی شاه در اداره کشور، دخالت‌های بیگانگان، مداخلات اطرافیان و درباریان در امور، مانع اداره مطلوب کشور می‌گشت. حتی زمانی که شخصی کاردان، دانا و شایسته در امور مملکت یعنی امیرکبیر (رحمت‌الله علیه) در رأس کار قرار گرفت، باز هم به سعایت، چاپلوسی و افتراهای مادر ناصرالدین شاه و بیشتر پی گرفتن و دامن زدن آن به وسیله درباریان، پادشاه جوان تحت تأثیر شدید قرار می‌گیرد و منجر به شهادت بزرگمرد شریف دوره قاجار، یعنی میرزاتقی‌خان فراهانی می‌شود. اما هم‌اینک، سخن درباره تاریخ سیاسی وی و آن دوره نیست، بلکه درباره هنر و ادب وی است.

ناصرالدین شاه قاجار در دوران جوانی

با اینکه ناصرالدین شاه در عرصه مملکت‌داری بسیار نالایق بود ولی باید اذعان داشت که وی احساسی لطیف و اندیشه‌های نازک داشت و اگر در حیطه هنر و ادب گام می‌زد، شهرتی به‌سزاتر از پادشاهی خود داشت و شاید در میان دل‌های همه جا می‌گرفت! او هم شعر می‌سرود- البته ناپخته- که دیوان وی چاپ شده است. نقاشی هم می‌کرد و به هنر و ادب بسیار عشق می‌ورزید، نیز ترجمه هم می‌کرد. به هر روی، می‌توان وی را در طبقه پایینی از هنرمندان و ادیبان قرار داد. باید یادآور شد این اندک مقدمه، از آن جهت بود تا ادب دوستان و خوانندگان گرامی، با اثری منحصر به فرد از وی آشنا شوند. وی داستانی کوتاه به سبک فرنگیان آن دوره نگاشته، که برای زمان خود او، قابل توجه است. مضاف بر اینکه، داستان آمیخته به سبک ایرانی است و بر اهمیت و زیبایی آن بیشتر افزوده است. نامی که نویسنده (ناصرالدین شاه) روی این داستان گذارده، حکایت پیر و جوان است که نامی دقیق و بجا نیست چراکه وی درباره کودک نیز سخن می‌راند. به هر روی این نامگذاری، چیزی است که در آن دوره به ذهن وی رسیده است. نویسنده در پرداختن داستان چند چیز را همپای با هم یادآور می‌شود و هر کدام در جای خود نمودی ویژه پیدا می‌کند: «بیان چهار فصل»، «چهار دوره زندگی»، «آگاهی از طبیعت و حیوانات»، «شناخت از فرهنگ و آیین آنها» و سرانجام «دانایی به تاریخ و آیین میهن خود» که همه آنها از جمله آگاهی‌ها، روش‌ها و ویژگی‌های نویسنده است. داستان چون در سال ۱۲۸۹ ق. نگاشته شده است، آن‌چنان نسبت به داستان‌های کوتاه امروزی جذاب و گیرا نیست، ولی ارزش‌هایی دارد که داستان کوتاه امروز از آن بی‌بهره‌اند و از سویی دیگر، اثری است ارزشمند و تاریخی و میراثی فرهنگی».

فرهنگ‌مهر در مسند استادی اعظم لژ ماسونی کاوه

خوانشی از پیدایش و تداوم حیات جریان ماسونی در ایران

۲۰۰ سال اختیار ما دست انگلیس باشد آدم می‌شویم!

■ سمانه صادقی

با آنکه قریب به یک قرن و اندی، از ورود نخستین ماسون‌ها به کشور ما می‌گذرد، اما به مدد شواهد و قرائن همچنان می‌توان حضور آنان را در ایران احساس کرد. هم از این رو، مقال پی آمده درصدد است تا پیدایش و تداوم حیات این جریان مخفی در ایران را، مورد بازخوانی قرار دهد، امید آنکه مقبول افتد.

■■■

■ **فراماسونری جریانی برای تحقق حاکمیت یهود در جهان**

فراماسون‌ها گروه‌های کوچکی در اروپا بودند که از اواخر قرن چهاردهم میلادی با اهداف به ظاهر آزادی‌خواهانه ولی مخفیانه فعالیت می‌کردند. البته با وجود آنکه برخی تلاش کرده‌اند پیدایش فراماسونری را در فرانسه و همزمان با انقلاب در این کشور مرتبط نمایند اما شواهد گویای این است که رگه‌هایی از فراماسونری قبل از انقلاب فرانسه در انگلستان هم وجود داشته است. در واقع تاریخچه فراماسونری نشان می‌دهد که این جریان براساس آموزه‌های کابالیستی برای تحقق حاکمیت یهود در جهان تأسیس شده که شعارش برادری، برابری و آزادی است.

■ **ورود فراماسونری به ایران**

نخستین فراماسونرهای ایران از طریق کشورهای فرانسه، انگلستان، هند، عثمانی و اندکی هم از بلژیک جذب و به بازوی استعمار نو برای کشورگشایی تبدیل شدند چراکه در استعمار نو قرار بود ایران بدون صرف هزینه‌های مالی و نظامی به مستعمره تبدیل شود. به همین خاطر پای جاسوسان بسیاری در غالب سیاح از همان دوران به ایران باز شد. یکی از دلایل عمده موفقیت انگلیسی‌ها در اعمال سیاست‌ها و تصمیمات‌شان، همین نظام جمع‌آوری و جمع‌بندی اطلاعات در مورد مسائل مختلف ایران بود. اهمیت ایران برای استعمار انگلیس هم به این خاطر بود که مهم‌ترین همسایه هند در آن دوران به‌شمار می‌رفت که سابقه تصرف هند را هم داشت. بنابراین نخستین راهبرد استعمار در برابر ایران، نفوذ گسترده در طبقات جامعه بود که به این واسطه کشور تضعیف شود. چون ایران قوی مانع اجرای اهداف استعماری غرب می‌شد. بنابراین پیش از اینکه قاجاریه از سوی عوامل استعمار سقوط کند، لژهای ماسونری در ایران ایجاد شد. اغلب هم طبقات بالای جامعه که شامل شاهزادگان، نمایندگان و سیاسیون، ثروتمندان، ارباب صنایع، هنرمندان، سرمایه‌داران و روحانیون بودند، به آن پیوستند. همچنین اغلب تحصیلکردگان غرب به علت تماس با فراماسونری در اروپا، این گمان نزدشان قوت گرفت که تشکیلات مزبور از جمله نهادهایی است که به گسترش علوم مدرن در ایران کمک می‌کند.

■ **نخستین ماسون‌های ایران**

میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی را اولین فردی می‌دانند که در ایران به فراماسونری گرایش یافته است. او که از خانواده کلانتر بود، به عنوان سفیر ایران به دربار معرفی می‌شود. پس از بازگشت میرزا ابوالحسن‌خان به عنوان سفیر از فرانسه، سرگور اوزلی با دو مأموریت وارد ایران می‌شود؛ اوزلی از جانب جرج سوم پادشاه انگلیس، مأموریت می‌یابد که اطلاعات جامعی از ایران تهیه و به انگلستان ارسال کند. مأموریت دوم او تأسیس لژ فراماسونری در ایران به نام «لژ اصفهان» است. سرگور اوزلی طی نامه‌ای که در همان دوران به لندن می‌فرستد، می‌نویسد: «برای حفظ مستعمرات انگلیس، باید ایران در یک توحش و بربریت دائم نگه داشته شود.» سرگور اوزلی در پایان مأموریتش در گزارشی می‌نویسد: «نتوانستم تشکیلات در ایران درست کنم، اما اکثر افرادی که اطراف فتحعلی‌شاه هستند، فراماسون هستند.»

■ **نخستین تشکیلات ماسونی در ایران**

بنیانگذار اولین تشکیلات فراماسونری در ایران به نام «فراموشخانه»، ملکم‌خان است. تاریخ برپایی این مجمع را از ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ ذکر کرده‌اند. هرچند که پیش از او میرزا فتحعلی آخوندزاده در نتیجه آشنایی با روشنفکران روسی و گرجی به فکر فعالیت سیاسی و اجتماعی در قالب تأسیس محفل فراماسونی افتاده بود و می‌خواست محفل فراماسونی تشکیل دهد و مدرسه تأسیس کند. با این همه ملکم پیش‌تر از او اقدام به تأسیس یک مجمع ماسونی کرد. سرجان ملکم از فرستادگان تأثیرگذار انگلستان بود که از سوی کمپانی هند شرقی به ایران فرستاده شد. از ویژگی‌های ملکم‌خان این بود که فلسفه و حقوق را خوب می‌فهمید و به عنوان یک تحصیلکرده، غرب و مکتب اومانیسم را می‌شناخت. قلمش به قدری روان بود که گویی امروز آنها را نوشته است؛ ملکم‌خان به عنوان اولین منادی غربگرایی معتقد بود: «ما اگر بخواهیم مترقی و آدم بشویم، باید برای ۲۰۰ سال اختیارمان را به دست انگلیسی‌ها بدهیم تا آنها ما را آدم کنند... مطالبی که دانشمندان غرب هم می‌دهند، مثل پیغمبران است و آنها هم مثل پیغمبر حرف می‌زنند، منتها حرف امروز را می‌زنند و نه حرف گذشته را.» او در ترجمه متون هم تبحر داشت، ولی مهم‌تر از همه آدم تشکیلاتی بود. ملکم‌خان وقتی لژ فراموشخانه را تأسیس می‌کند، سه دسته به او می‌پیوندند؛ دسته اول شاهزادگان، دسته دوم جاسوسان و عوامل انگلیس در ایران و دسته سوم روشنفکران و تحصیلکردگان غرب که تصور می‌کردند، به‌خاطر ارتباط تشکیلات فراموشخانه با غرب و سردادن شعار آزادی، برابری، برادری و خدمت به انسان، جامعه ایران به رشد و شکوفایی می‌رسد. البته افرادی هم بودند که این ارتباط را نفی کنند.

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله

> **ملکم‌خان به عنوان بنیانگذار اولین تشکیلات فراماسونری در ایران می‌گوید: «ما اگر بخواهیم مترقی و آدم بشویم، باید برای ۲۰۰ سال اختیارمان را به دست انگلیسی‌ها بدهیم تا آنها ما را آدم کنند!... مطالبی که دانشمندان غرب ارائه می‌کنند هم مثل پیغمبران است! آنها هم مثل رسولان حرف می‌زنند، منتها حرف امروز را می‌زنند و نه حرف گذشته را!»**

مثلاً فریدون آدمیت فرزند عباسقلی‌خان آدمیت با نفی هرگونه ارتباط میان انجمن‌های فراماسونری در اروپا و ایران می‌نویسد: «چون در آن زمان حزب سیاسی مفهومی نداشت، جمعیت‌های مخفی تنها افکار متشکل اجتماعی جدید بودند و هیچ ربطی به فراماسون‌ها در اروپا نداشتند»، اما خود ملکم‌خان هیچ منافاتی میان غربی بودن و مفید واقع شدن انجمن فراموشخانه نمی‌دید و معتقد بود: «در صورتی که این مطلب واقعاً از فرنگستان آمده باشد، به هیچ وجه موجب نقض مطلب نمی‌شود، زیرا عینک را هم حکیم فرنگی اختراع کرده و امروز در چشم مقدسین اسلام و ایران است.» با مبارزاتی که حاج‌ملاعلی کنی علیه «فراموشخانه» آغاز کرد، به ظاهر «فراموشخانه» تعطیل شد، ولی پس از آن «مجمع آدمیت» از سوی عباسقلی‌خان آدمیت تأسیس شد. میرزاعباسقلی‌خان قزوینی معروف به‌عباسقلی‌خان آدمیت که از سال‌ها قبل با میرزا ملکم‌خان آشنایی و ارتباط نزدیکی داشت و از اعضای مؤثر «فراموشخانه» محسوب می‌شد، پس از قتل ناصرالدین‌شاه به تدریج مقدمات تأسیس جامع شبه‌ماسونی آدمیت را فراهم می‌کند. عباسقلی‌خان از لحاظ فکری آدم برجسته‌ای نبود، اما از لحاظ تشکیلاتی آدم توانمندی بود، به همین خاطر توانست تشکلی که با عناوین مختلفی چون «انجمن مخفی آدمیت»، «انجمن آدمیت» و «حزب آدمیت» هم از آن یاد می‌شود را تأسیس کند. «جامع آدمیت» که به نوعی ادامه‌دهنده راه «فراموشخانه» ملکم‌خان بود، در زمره تشکل‌های ماسونی غیرقانونی محسوب می‌شد و تأسیس و تداوم فعالیت آن مورد تأیید سازمان‌های رسمی ماسونی جهانی نبود. به رغم این احوال، «جامع آدمیت» در روندی تدریجی، ولی مداوم دامنه فعالیت‌ها و یارگیری‌های خود در میان رجال، کارگزاران و مقامات و اصناف کشور را افزایش داد. این مجمع همچنین در بحبوحه شکل‌گیری انقلاب مشروطیت و طی سال‌های ۱۳۲۵- ۱۳۲۳ق. نقش قابل توجهی در تحولات و رخدادهای سیاسی و اجتماعی کشور ایفا کرد و حتی توانست محمدعلی‌شاه را هم به‌عضویت خود درآورد. البته در این دوران انجمن‌ها و لژهای ماسونی دیگری هم مانند «انجمن اخوت» و «لژ روشنایی» نیز تأسیس شدند، اما از میان آنها تنها «لژ بیداری» اهمیت بالایی داشت.

■ **پیدایش لژ بیداری در ایران**

درخصوص چگونگی تأسیس «لژ بیداری» گفته شده است که در اواخر سال ۱۹۰۶م، ۱۰نفر از فراماسونرهای ایرانی و فرانسوی درصدد ایجاد لژی برمی‌آیند که شرق اعظم در ۶نوامبر ۱۹۰۷م. آن لژ موقت را به رسمیت می‌شناسد. نهایتاً این لژ ماسونی در ۳۱فروردین ۱۲۸۷هـ.ش در تهران بنیان نهاده می‌شود. در واقع «لژ بیداری» به صورت رسمی همزمان با تحولات نهضت مشروطیت در ایران تأسیس می‌شود. ناگفته نماند در تأسیس لژ بیداری عناصر دگراندیش و یهودیان نیز نقش داشته‌اند. اهمیت «لژ بیداری» در تحولات آن روزگار به این خاطر است که این لژ نخستین تشکیلات فراماسونری در ایران است که ارتباط مستقیم و رسمی با شرق اعظم فرانسه داشته و از سوی فراماسونری فرانسه به رسمیت شناخته شده است. این مسئله در حالی است که لژهای فراماسونری پیش از لژ بیداری در ایران تشکیل شده بود و همگی ملهم از تشکیلات لژهای فرانسوی یا اسکاتلندی بودند و وابستگی رسمی با شرق اعظم فرانسه نداشتند. به همین خاطر حتی برخی از انقلابیون و مشروطه‌خواهان نیز به عضویت «لژ بیداری»، درآمدند.

نخستین اعضای این لژ عبارتند از: ژان باتیست لومر (رئیس دسته موسیقی ارتش وقت ایران)، ژولین بوتن (مهندس ضرابخانه تهران)، میرزا سعید انتظام‌السلطنه (کارگزار و رئیس پلیس پیشین دولت)، ابراهیم‌خان حکیم‌الملک، پل هنری مورل (سردبیر روزنامه ندای ایران)، ثقه‌الملک (مشاور سفارت)، عبدالله میرزا (افسر اتاق شاه)، حاجی سیاح محلاتی (تاجر و نویسنده سفرنامه حاجی‌سیاح)، ابوالفتح‌خان (دانشجو)، محمدحسن‌خان شیخ‌الملک سیرجانی (آموزگار) و ژنرال میرزا فضل‌الله خان لواءالملک (از فرماندهان ارتش وقت). براساس اسناد لژ شرق اعظم تا می ۱۹۰۸م، افرادی چون سیدحسن تقی‌زاده، محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، میرزا علی‌اکبر دهخدا، معتضدالسلطنه و میرزا صادق‌خان امیری (ادیب‌الممالک فراهانی) نیز با رتبه درجه یک به عضویت این لژ درآمدند. ادیب الممالک فراهانی که در ترویج ماسونی بسیار فعال بود، در همان سال شعری در قالب مثنوی و در ۵۳۸ بیت، در تبیین مرام و اصول فراماسونری می‌سراید. او در این شعر می‌کوشد میان مفاهیم مذهب تشیع و اصول فراماسونری رابطه برقرار کند.

> **سرگور اوزلی - که از سوی پادشاه انگلیس مأموریت داشت اطلاعات جامعی از ایران تهیه و لژ فراماسونری در ایران تأسیس کند- طی نامه‌ای که در همان دوران به لندن می‌فرستد، می‌نویسد: «برای حفظ مستعمرات انگلیس، باید ایران در یک توحش و بربریت دائم نگه داشته شود!» او در پایان دوران مأموریتش در گزارش دیگری می‌نویسد: «نتوانستم تشکیلات در ایران درست کنم، اما اکثر افرادی که اطراف فتحعلی‌شاه هستند، فراماسون هستند!»**

■ **لژ بیداری و آموزش اندیشه‌های استعماری**

انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و امریکایی‌ها در کشورهای تحت نفوذشان دو نوع مدرسه می‌ساختند، مدارس تخصصی و مدارس عمومی. تأسیس مدارس به بهانه تحصیل خارجی‌ها بود، ولی عموماً محصلان آنها ایرانی‌ها بودند و مبانی اندیشه غرب در آنها تدریس می‌شد. از جمله این نوع مدارس «مدرسه علوم سیاسی» بود. این مدرسه در سال ۱۲۱۷ هـ.ق از سوی انگلیسی‌ها و برای تربیت رجال سیاسی آینده ایران تأسیس شد. ابتدا محمدحسین فروغی به ریاست این مدرسه منصوب شد، ولی پس از مدتی فرزندش، محمدعلی فروغی جای او را گرفت. پس از فروغی هم برای مدتی علی‌اکبر دهخدا ریاست مدرسه را بر عهده داشت. از اولین اساتید این مدرسه، اردشیرجی (سر اردشیر ریپورتر) بود که تاریخ ایران باستان و علوم سیاسی تدریس می‌کرد. فردی که دو سال بعد از نهضت تنباکو به ایران آمد و تحصیلکرده رشته حقوق، تاریخ باستان و علوم سیاسی از دانشگاه کمبریج و از جاسوس‌های تأثیرگذار انگلستان به شمار می‌رفت. محمدحسین فروغی (پدر فروغی)، ابوالحسن فروغی (برادر فروغی)، محمدعلی فروغی و ولی‌الله نصر که همگی عضو «لژ بیداری» بودند، از اساتید برجسته این مدرسه بودند. این مدرسه در حقیقت جایی برای تربیت افراد غربگرا و غرب‌زده بود. بنابراین سیاستمدارانی که در امور خارجه یا دیگر قسمت‌های مملکت مشغول به کار می‌شدند، همگی ابتدا در این مدرسه تحصیل می‌کردند. یک‌بار بین شاگردان محمدعلی فروغی و او بحثی در مورد جایگاه ایران و انگلستان پیش می‌آید. ارتشبد حسین فردوست در کتاب خاطراتش به این مسئله اشاره کرده است و می‌نویسد: محمدعلی فروغی یک روز سر کلاس کتش را درمی‌آورد و به میخ آویزان می‌کند و از شاگردانش می‌پرسد: «این آستین‌ها و کت چه کار می‌توانند بکنند؟» آنها جواب می‌دهند: «هیچ.» فروغی کت را برمی‌دارد و دوباره می‌پوشد و می‌پرسد: «حالا چی؟» شاگردان می‌گویند: «حالا می‌تواند». نهایتاً فروغی می‌گوید: «ما این کت هستیم و این دست و بدن، انگلستان است که اگر نباشد از کت کاری ساخته نیست.» ولی‌الله نصر نیز در همین رابطه روزی ضمن تدریس علوم سیاسی در این مدرسه به شاگردانش می‌گوید: «اگر بخواهیم ایران و انگلستان را با هم مقایسه کنیم، می‌توانیم بگوییم که انگلستان مثل استخری است با دیواره‌های سیمانی قوی و مستحکم که می‌تواند آب را حفظ کند و ما خزه‌های دور استخر هستیم.» در واقع این نوع تفکر از آموزه‌های «لژ بیداری» بود، چراکه تقی‌زاده نیز به عنوان یکی از دیگر اعضای این لژ و یکی از رجال سیاسی که در انقلاب مشروطه نقش داشته، در دوران جنگ جهانی اول در روزنامه کاوه می‌نویسد: «ما اگر بخواهیم ترقی کنیم باید ظاهراً، باطناً و عملاً از فرق سر تا ناخن پا غربگرا بشویم تا بتوانیم.» فعالیت این مدرسه تا سال ۱۳۱۴هـ.ش ادامه داشت و پس از آن به دانشکده حقوق دانشگاه تهران تبدیل شد.

■ **اقدامات ماسون‌های ایران در راستای تأمین منافع انگلیس**

از جمله اقدامات جریان ماسونری در جهت تأمین منافع یهود و انگلستان، عقد قرارداد رویترز است. میرزاملکم‌خان و میرزاحسن‌خان سپهسالار این قرارداد را با فردی یهودی به نام «اسرائیل یوسفات» که تبعه انگلستان بود، منعقد کردند که طی آن منابع ایران به مدت ۷۰سال در اختیار بیگانگان قرار گرفت. بستن این قرارداد به قدری در دنیا نادر بود که رئیس‌جمهور وقت فرانسه درخصوص آن گفته است: «ایرانیان فقط هوایی را که تنفس می‌کنند، واگذار نکرده‌اند!» فراماسون‌ها در بسته‌شدن قرارداد ترکمنچای و گلستان هم نقش بسیاری داشتند. آنها در ماجرای هرات نیز شاه را به مذاکره با انگلستان مجبور کردند و سبب از دست رفتن هرات شدند. بعد از انقلاب مشروطه ماسون‌ها در راستای اهداف استعمار نو در ایران کاری کردند که ایران به شدت تضعیف و ناامن شود. در آن دوران محافل وابسته به «لژ بیداری» در جهت ایجاد اختلافات و ناامنی‌های اجتماعی به اقدامات و تندروی‌هایی نظیر قتل علی‌اصغرخان امین‌السلطان (اتابک) و بمب‌اندازی بر سر راه عبور محمدعلی‌شاه دست زدند. این اقدامات باعث شد به رغم عضویت محمدعلی‌شاه در «جامع آدمیت»، نسبت به نقش این‌گونه تشکل‌ها در گسترش بحران سوءظن پیدا کرده و علیه آن به اقدامات سختگیرانه‌ای متوسل شود و دستور به توپ بستن مجلس و دستگیری عباسقلی‌خان به اتهام دست داشتن در قتل اتابک و اعدام تعدادی از اعضای لژ ازجمله سیدجمال واعظ، ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان سردبیر روزنامه صوراسرافیل را بدهد. البته با به توپ بسته شدن مجلس و آغاز استبداد صغیر، فعالیت «لژ بیداری» هم برای مدتی متوقف شد، اما با گذشت زمان و سقوط استبداد صغیر، این لژ دوباره کار خود را آغاز کرد و تا شروع جنگ جهانی اول رونق بسیاری یافت. طبق اسناد در خلال جنگ جهانی اول، مکاتبات بین شرق اعظم پاریس و «لژ بیداری» در تهران قطع می‌شود، ولی این مکاتبات از سال ۱۹۱۸م، دوباره از سر گرفته شد و تا سال ۱۹۲۳م، ادامه داشته است. در کل باید گفت ایجاد ناامنی در جامعه آن روز از سوی لژهای ماسونی، نهایتاً منجر به شکل‌گیری زمینه‌های روی کار آمدن رضاخان می‌شود.

■ **نقش ماسون‌ها در شکل‌گیری سلطنت پهلوی**

سپهدار اعظم رشتی، به عنوان یکی از اعضای «جامع آدمیت» و «لژ بیداری» و در نقش نخست‌وزیر و وزیر داخله کشور با آنکه زمام امور را در دست داشت، شب سوم اسفند ۱۲۹۹هـ.ش به سفارت انگلستان پناهنده و سبب می‌شود در سایه حکومت او کودتا رخ دهد. البته پیش و پس از کودتا نشریات و روزنامه‌هایی چون «کاوه» به مدیریت سیدحسن تقی‌زاده، «خاور» مرکز انتشار شیراز و تهران ناشر محمود عرفان از فراماسون‌های سرشناس عضو «لژ مهر» و قاضی عالی‌مقام دادگستری، «صدای تهران» ناشر سیدمحمد تدین (یکی از اعضای لژ فراماسونری)، «سعادت تهران» ناشر مهدی‌خان مانی سعدالملک (عضو جامع آدمیت) فضای روانی جامعه را برای کودتا آماده می‌ساختند. در میان این نشریات «روزنامه کاوه» به مدیریت تقی‌زاده، به ویژه در دوره دوم انتشار خود، با سرخوردگی از وضعیت هرج و مرج گونه کشور، راه‌حل را در استبداد مطلقه می‌دید و این ایده را ترویج کرد. او معتقد بود یک فرمانروای مطلق و ترقی‌خواه همچون پطر کبیر در روسیه یا میکادو در ژاپن یا بیسمارک در آلمان، فقط می‌تواند در ایران اصلاحات ایجاد کند. انتشار و تبلیغ این تفکر از سوی این گروه و فضاسازی در جامعه، فضا را برای ظهور پهلوی اول فراهم کرد. محمدعلی فروغی، نیز به عنوان یکی از مؤسسان «لژ بیداری» از جمله روشنفکرانی بود که توانایی برقراری ثبات و امنیت در ایران آشوب‌زده پس از جنگ جهانی اول را فقط در قامت رضاخان تعریف می‌کرد. او همچنین یکی از پشتیبانان و سازمان‌دهندگان اصلی جریان جمهوریت رضاخان بود. هر چند که این طرح با مخالفت شهیدآیت‌الله مدرس و بیداری مردم به شکست انجامید، اما فروغی در آبان ۱۳۰۴هـ.ش که مجلس احمدشاه را خلع و رضاخان را به ریاست حکومت موقت انتخاب کرد، کفالت ریاست‌الوزرایی را برعهده گرفت و دستور تشکیل مجلس مؤسسان را صادر کرد. این مجلس با تصویب چند متمم قانون اساسی، نهایتاً رضاخان را شاه ایران اعلام کرد. بنابراین از آنجا که رضاشاه یک فرد متفکر و تحصیلکرده نبود و ریشه و تباری هم نداشت، براساس اسناد اداره مملکت را در این دوران «لژ بیداری» به دست می‌گیرد. فروغی همچنین نقش اصلی را در تداوم سلطنت پهلوی و روی کارآوردن محمدرضا پهلوی بر عهده دارد. چون زمانی که متفقین تهران را به اشغال خود درمی‌آوردند و قصد داشتند رضاخان مهره دردسرساز خود را از سلطنت خلع کنند، این محمدعلی فروغی بود که به عنوان میانجی محمدرضا را به انگلیسی‌ها معرفی می‌کند و به سلطنت می‌رساند. او با این اقدام شرایط را برای ادامه فعالیت‌های «لژ بیداری» در این دوران به صورت مخفی فراهم می‌سازد. بنابراین این لژ تا پیروزی انقلاب اسلامی به صورت آشکارا فعالیت داشت و استاد اعظم آن تا سال ۱۳۲۱ محمدعلی فروغی بود، هرچند که پس از او پسرش به درجه استاد اعظمی لژ رسید. البته درخصوص استاد اعظمی این لژ دیگران هم ادعاهایی داشته‌اند، ولی طبق اسناد به دست آمده از منزل فرزند فروغی همگی این افراد از اعضای لژ بوده‌اند.